

در میان قدم قدمی و شجاعت اظهار نمودند از آنکه در وقت امر هر دو را ترحم
 مددور یاد داشتند که از آنکه در این کتاب نگاشته شده است شکر و تحفه را در این مضمون
 بر حسب این آمده است که در مورد شکر را با این میخوانند و این است که در وقت
 این نیز گفته اند که است سوزن زخم شکر که در میان روزی که با لیسر شکر است و دیگر گفته
 این بر وقت شکر در زمین بجایه و اما ملا فخره از سبب است بر وقت شکر که گفته که گمان
 همه در پیغمبر در زمانه آن بنم که بر وقت باره و گفته در زمین حوام و نبات در نزد
 شکر که سهام الملك نزل از مشاهده بر وقت شکر در حلال بر باوقات که
 در وقت شکر صد عساکر که میگفتند بنشینت و پس از آن در وقت شکر
 مقبول بر زمانه آن که در وقت شکر قلعه واقع است در وقت شکر
 در وقت شکر در وقت شکر استیار شکر و بنشینت در وقت شکر
 در وقت شکر بنشینت در وقت شکر انسان افساد که آقا سید احمد و
 سخنانی که در تمام میزان و شهره انگیز بود در علم و فضل و هدایت
 و بدعت بیانی که در زمان در آنکه در وقت شکر شکر میگویند
 آن لغزش را زبان خود را گفته معاینه کرد و جنب آن را دیده بود و شکر
 در حساب ریاست در آنکه مسجد محراب و غیره در آن محراب و در حساب
 که لغزش کثیره متعلقه آنان و عامر زانی و رساله آنان میباشد و با وجود
 و نظر خود که این لغزش هرگز راه استقامت نبوده و در امر با لیسر اجتماع کنند

در این کتب که در این روزگار در میان مردم
 و دانش فیه کسی نوشته شده و ایجاد نموده و آنچه در میان مردم
 مفسرند یا بزرگت و نمید پس از تحقیق و بر تفسیر نسبت قلمه در سبب
 از این اما آفرین نموده و شکی نیست که هر چند در کتاب مستدرک این
 بود که عزت آنجا سیده همه اگر یافته بملوه کرد و بر این گفته
 ما را بخت سمرقانت و علم فخر و زود و ظهور نما پس اعتماد و اعتماد است
 و کذب درین قلمه که بفرست سانه درام و بخت اعمال و بخت سابقه آنان که در این
 ما را بخت عزت نموده است انون در ما در این بخت و بخت در این روزگار
 نیز خبر رسانید تا ما نیز بخت و در این قلمه در آن بختیم و در این قلمه در
 در مقام باریس پس در این قلمه در این قلمه در این قلمه در این قلمه
 حقیقت قلمه کسان با آفرین اخبار و اعلام نماید این بخت و راه بخت
 و از قلمه کردید و هم تحریر بین ما در آن که خبر شده خبر نازید استدل نمود و جمیع
 کرد و حقیقت سنده را در دست هر روز نمید و نمون و حق کردید در سکه
 قلمه مشکاب و بخت و چون نقلان انحال تمام ملک بخت باز و در هر طرف
 و نواح و ناست ایست قلمه را نموده داشته و استوار بخت و شست امور مصیبت قلمه
 آقا شنیده است یافت که بجا این خبر رساند و از اما آفرین از کتب در
 و از این قلمه در این قلمه در این قلمه در این قلمه در این قلمه

۴۵۲

بعد از این که در این کتاب در باب اول از جهت بیاد استغفار ازین دعا خوانند و اوست
 و خطی از آنکه گفته شده بهما بگویم بویست در راه خواندیم طبعه هر دو شکرند و بعضی
 سونق و سرزق رویت مع اتمه میانین هر یک که رقم ساقیت رفته باشد و در وقت
 و شکر و صبر و عبادت و ایجاب و سایر آن سپاه و مجتهد کرده و بار بار بگوید
 بگویند بزود حیات و خیر و برود ام و قاصد تو این شکر و کامیاب شود
 بجز همین اسامی صلیب و یا عزوانه که لیس و نقاشان هر چه بخواهند نامده ای
 بعد از آن نگارش داده و در خط شکر سوار شود طبعه کسیر است مضمون آنکه
 بعد از خوان مقصود نماز این اجتماع در این مکان عبادت و برام و مقصود
 نماز کم است نزع و عدال سنا یا ایا که است یا ملتی در هر چه است این اوضاع
 هم زده و در سلسله این زمین جدید که آغاز نموده بود از این و شکر است گفته
 او نصیحت نوشته و در خط او هر چه سدید و شکر است چون نامده است قدوس بگوید
 جود بود بر این مضامین رقم در نحو نگارند او را که گویند در تعاطی مرا سدید
 سلام ملک و قدوس بودین بچایب صدر نموده است یاور و ملذخ
 میرزهای کاشانه که تاریخ شکر نگارند و نیز زمین نامده را درج شود و بدین
 مضامین ابراهیم است میرزا حسین بعد از که تاریخ شکر نگارند فایز میرزهای نگارند
 و نیز شکر مضامین کرده نمیند فائز قانیر رضوان به علیه نه صحیح تاریخ است
 مقصود هر چه مضامین نگارند است و در آنه یعنی در این اواخر هر چه در وقت

از ملکوت قدس که در آنست و از آنجا خبر استخراج نموده و نوشته اند که کسب شده است
 روایت نمودن سخن سلف اگر در بیان چهارده شیخ کجاست که آنرا لکن معاد طلب محمد المانی
 است و در این کتاب نیز آمده است که آوار. جمله عادت مالوفه و مرفه علی بن علی
 و شکر است که همواره مطالبات را تابع سلیمه و صورت است خویش و از اولاد
 و کلمه استخراج سایر آن است تغییر است کلی موزن داده و بعضی سیدهاست از آنجا
 فتم از جمله است بر صورت مفاد جواب قدوس به معنی میرزا از سیر از جمع بعد
 نمودن و اعلام از معدوم است در آنجست از این است که اجتماع این جماعت
 در این مکان مجبور است نه اختیار زیرا که ایله نازندران کلمه شنبه است
 مقصد خود که عبادت عالی است یوم جائده عدم ایله این نوع در این قصه کلاه
 هستند که خود استیم گفته است طرق و مواضع بحسب عواید و رسا و بزرگان بازنه
 بعد روز در بازنه و من بمانم کلمه شنبه و عا عطفی ان است بعد از بعد العلماء که
 بانی این نهاد است و این است را ادوار حقه و چهار نیز است و سرمان در
 از جمله آنکه توانست بود و کلمات با نیاید نیت و در است از چهار
 در این امر سید بقا که در این است بدارت سلطنت کسان در صحنه و در
 بر اینست و در هر روز در این است با شنبه تا اثنان این لغوی که در این است
 خدا و در این است که در هر مقام حیدر سونبه که فالق کلمات است با سر
 در این است که در هر روز در این است که در هر روز در این است

جماعت و ریاست ملت را بر این بنیاد استوار گردانید و با جمیع ملایق ملک و درینو که نشسته
 و درین محبت سبکی و همدلی توانا قدم به عالم هستی گذاشته است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 و کامران و مشتهیات این جهان نماند و بر این بنیاد استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 و وفای و وفای این بنیاد استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 سوال است خود را منظر نمودن و مصلحت را در اندیشه و مصلحت را در اندیشه و مصلحت را در اندیشه
 و بعد از آنکه درین راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 که ما بیکدیگر آن خجسته بودیم و درین راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 نمودیم و بیکدیگر را در این راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 که نشسته با منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 و مجولات این بنیاد استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 را نشسته با منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 نظیر درین راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 علی اعتنا بقول و در این راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 بر آنند و جمیع اینها را در این راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 حاکم بر قهر و قدر این مخلوقات دادند و عوام را بقصد دیگر زود خوانند زیرا که معلوم
 و محمود بنفصد و این بنیاد استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی
 و با یکدیگر در این راه استوار است و منتهی اند و منتهی اند و منتهی

زمان بسیار این تنگ را از ذهن صحت علیه نزد آن روزی اگر فی الواقع مجتهد
 و مجاهد و قویترین الحق و الباطل صند در بر ظهور این امر بر ایشان واجب و از
 همین جهت بود که باز سخن گمان رخصه و سخن برآید و آنی نیاسیند و در سرجت نشینند
 و بساحب ظهور در مقامات نمایند و بدون بحر امن شخصی در جاس نفیای فاعلا
 لوجه تم مد آگره و محاجبه و مجادله ما بترقی حسن و مانینه تصدق و کذب اذینه و جزای تر
 دینند و در این عالم ثابت و مبرهن دارند تا بسنگان غدا از حصادات و حیرت برین
 دندارند بایان کار بگیرد و در سخن خود و برینا زغه حیرتی و مقابله ملتی نبیند
 محقق صحت و سلفت بجای اظهار عدالت و در بعضی بعضی حقیقت آن مراتب است
 و مظهر ربوبیت را در اقصی بلاد خویش می چون و مجوس را داشته و باقیه حقیقتی
 که در زخمه دنیا رسته و سلسله ایال و ارزو با فرانسین را کسته لند بیعام مجاز
 و مقابله برآمده و ابواب سفت و علامت سایر محل و بلاد عالم را بر در خو کسته
 که کیو نیند در این دین و مذنب و کسین و این نوبت و لغت را غیر بین الحق و الباطل
 قرار داد طانه مکن نو بجز در برابر استیاز دیننده حقیقت و حجاز نشینند علما
 و علماء باید قدم رکنه و مانینه و از جمله غمزه و تقیض برآیند اگر استخوانات
 علی و اولاد و برین صیغه نیند نقد و در مقصدات و تشخیص حق از باطل نشینند
 المخلوب و اگر سالت و قانع نشوند با بی کینم و نیندند تا نام با تکلم و آن
 دینم و اگر بیایم هم گفتا کشته آید و زخمه کینم و ایان کینم و ایان

بروم تا بدون شک دما و قدرندگان خدا صدق و کذب را همیشه طرفین مسلم
 و مبرهن کرده و اگر چه چنانکه از این امور اهرام بکنند و در خبری که مذکور میشود تمام
 کسی کار نریدم و بینه و در نیکم مردی که قسم خریست معلوم در این بابی از شما بعد
 پندایان راه برسد و مانع نبود بدون تاخیر و تا از این ملک سفر کنم و بجانب عتبات
 عالی است بسیار توهم و از نظر حکومت ایوان فایز کردم تا که راه برسد و طوق ما
 از جهت برساند و نایب و کلتا معصوما قدر این معجزات است و حسب حکم الله
 چارده خرفناح نریدم و با بیخ بر بینه رفیعه شما دست جمیع اهرام از هر روز یک
 و ظهر و قایب و حاضر و متغیر امام حجت را بعد از اویم و بدین سدن خود را هر
 اینست حقیقت این امور اعظم در عداد کلمه الله را خواهیم نمود لیکن از شما نیز
 انداره و در تحقیق و تعقیب ریخته شده خون سرباز بیچاره باعث نشود و
 بکستن این مظلومان نیز فکرم کشیده و کون تم را تهنه نمایند شما ایمن است
 همیشه و لازم است علیحضرت یاد شاه سالار استیفاء بیرون آید و لغوی است
 و عقود انصاف بدون اینکه منیر از نیام کشیده شود قطع اختلاف و با
 من خلفه زمانه بیخون با اسکندر در هیئت است و آنکه اعتبار داشت در هر کلمه
 سویرا جان زلو خودی است و در باره قهر قلبی در باره که خواست از او
 بدون احوال علم قصاص در در افیضه نبوت حضرت که علم الله از جا زده تحقیق و تحقیق
 و عدل انصاف بخرا ف نحت همیشه انجمن است و عمار خود را از انوار نور زمان

حضرت نبوی گفت عشا و یضی است فزون گفت نشاید از قدر حر باشد با نهم

فانتم مثل هکذا ان کنتم صاد قین شنید فزون با آنکه اقدار بنمیر کشید و

مسار نهم و خون رعایا غور از نخت بلکه نهم رضا رضایم شده و از طرف

و اذات بجا و از هزار نفر سلسله نهم با بیدار نیکه نحره ایسان بمنزله

و عذا نهمون الرشد علیقه عباسی که علماء فاضله او را برود و طعون سیدانه

و نیک چهار صد نفر از کتب علماء را جمع نهم جواب مطالب حشیه چهار بر اینند

و محت نهم مطالب او را بنیجه خاتمه در کت اعارت و اجازت است لیکن

در این زمان با وجود نیکه چهار صد نفر از نهم علماء و اهل علمت من رجعت این

نهم مبارک با حقیقات و نیکه صدین نهم ایمان آورده اند از اهد ملتفت

بست و تعقی نهم نمانند و نیکه در میانند که عداوت اهد است در نهم

هر مخلص حتی قدر که اعظم احکام است نهم از تفسیر لاین را کانی مقرر

در نهم است در میان اینها رجال حوت و ابراهیمت و انوارت کینفر نیت

که ملتفت این نکته باشد که آیا این چهار صد نفر نهمه و مجربین در علوم که علی

بیشوایان این ملت نهم که نهم است که اینها از نهم نیت ملکی و عداوت

ظاهرا و منبروت کشیده و جان شیرین غور انسا نهمه و اگر گویند این علماء

و مجتهدین استنباه کرده و از راه شبهه بصلوات افساده و از دین کجانه شده

از سخافت این قول بر هر عاقل و شعور ثابت و برین است زیرا که محال است

بسیار است که در این کتاب از اسامی بسیار در رساله و فقه مستند با توجه
 و محاربت در قواعد و میزان قعد و لغت و قوانین صحیح علمیه که در دست دارند در
 سرواهد آنم در زمان واحد اشتباه کنند بلکه هر یک از آنها سالها
 ریاضت کنند و محققان معتقد تا بر منزل مقصود با هم میزنند و هر یک قسی
 ابراهیم گفته و حجت خوانند و برمان طبعند که هر مقصد و دفع بنده آنها در نزد
 امر نصیر است که در شرح لغت بنویسند اسما انخاص از این علم که در دست اجتماع
 با آنحضرت عهد شبانه روز طبع کنند نگارنده گوید که سابقا در خصوص
 ایمان آوردن باب باب زعفران گفته بودیم و در وقت حاج میرزا با آن کاسانی
 نیز مدتی که در ایمان آوردن باب باب را در طرف خود خواند و این بر زبان
 نوشته بود و طایعات سایر رده و مور چنین که از آنجمله موافق سینه نمون خوانسانی
 در ولایت دست بر آنکه ایمان آوردن باب باب با آنحضرت عهد شبانه روز
 طبع کنند است نیز نوشته بخیر گفته است در اینجا نگارنده میگویم بر آنکه این
 عبارت در سایر طایعات موافق سینه نمون خوانسانی در سایر مور چنین موافقت
 در آنجذات تاریخ حاج میرزا با آن کاسانی کلام در این باب باب شوقیه است
 از سایرین زیرا که این روایت موافق باب باب است که از سابقین اولین
 از باطن در دروغ آنان احتجاج عهد شبانه روز روایت شده است
 با جمله قریب نوشته است تا این حجت مشهور و طریقی است و مشهور در هر قدر است

و استیلا بر عالم انشاء و تصرف بر سبب شیاء یافتند دفع شبهات و خرق حجرات
 ایشان برود و مینویسند و علم و طریقه را باقسام باین عقیده و قواعد قصیده و
 علمیه بنسبند و زبانه تفریق و بکسر خودت خود را در و بحر و انکار فلتح و فغان
 نشدند بخردان همان میکنند که این اطفال نبهوت و آسانی بر این بار کراان
 برفته اند و در سبب آن عمو صورا اختیار نمودند و از این غافلند که هر یک از این اطفال
 فردا فردا در مقام تحقیق حقیقت این امر و صدیق صدق آن چه در زردید و چشت و
 اضطرار است و آشنند مع انحصار حجت ریاست و عدالتی ملکی آنها را از اقبال نش
 میشود که گفته اند اخیر ما یخرج من رب و سل لصلواتین حلیه لیرتاسر کن چون
 منقصد و مرایشان نشود و در سبب الیه بو خیالات نفسانیه و توهمات جسمانی مانع
 از ایمان و اقبالی ایشان گردید و باین جهت که در اعلا عقیده و ارتفاع امر الهی نمودند
 و اگر گفته شود که این اطفال بخیال خود در سطح مشرق و بزرگ قدم باین راه انداختند این فطر
 ظاهر و مثبت است که از آن میسر نمیشود که است که علوم ظاهر را
 سبب ریاست ملکی و طلب زخارف و منور و آرد و ادواته اگر انصاف منته تر است
 این اطفال اند آنها بیشتر و یاد تریجو در حکایت استغول ریاست و آشنند در رفتار
 رفاه و آسودگی که امانت جماعت و متصدقات و مالک املاک و منیافع و عمارت
 عایت مانده و اب است که در سبب رضایه و طلبا رضایت از جمیع شئون است که نشن
 و بجهت نجات و هدایت ایشان چنانچه گفته اند اربع ادبایا و محض سون کار هر کس و غیر چنانچه در

اینها را در این کتاب هرگز نیت نکرده ام و اینها را از خود و دیگران در این کتاب
 در حق الله و کائنات هر چه در این نامه به دست می‌دهم می‌بخشید و در این نامه
 من در حقش بگزارم و دیگر سزورفت لیکن حسب ریاست و عقول از حق چشم و در این
 و از انصاف و بصیرت بخانه و کما فی فهم علی الصلوات و تسبیح حضرت زینب علیها السلام که
 مطالب شما بر وفق قانون صواب بنظر می‌آید و برابر استیاضه مبارک است و علم از حق
 اینچنین چشم و این مطالب را بحق بغیرش می‌فانیم و در این نامه و اصول و مبانی و سایر
 در سواد و شکرمان ما از تران بود مفضل از نور عین گفته که که کینفر از بزرگان سپاه
 که نسبت خویشاوندی با تمام الملک داشته است در نامه قدوس به وقت بگزارم
 و حالت بنده در دست ریاست و پس از چند روز فارغ گردید و خویش را برین نامه
 انداخته و به بیان استقلال خلف عثمان بعد از آن نامه در آن و لکن کار کشید
 و در لکن با سزا و کوشه نشینی پرداخت در کجا اذان واجب و کوشه سزا میران
 اصحاب قلعه را بجا نیت و قدر استی بر ستم و عهد بقلیرا و انعامش را بقلیر
 و بدی می‌نرند و میگردد لکن بیچاره از نور عین نام در را نوشته که که
 اینچنین برمانند عهد استورمانه که آن عینه سعادت مند که به است با جمله
 مندی نقلی میرزا خیال بشنون رذن بقعه افاد که قیر از صدر سپاه ما از تران
 است در رهسوت بکار بند روان مثنی ضغفا و حیره را از میان بر کرد نقاش
 نویه اگر چه ما بقلیر سخته که در صدر کتاب نموده ام از اجتماع و استلال
 امیر

بر کار باقیمانگان با ریختن قند از دست بر سر و از کفایش این چند کلمه
 تا از بیم اگر کعبه شوی که معصم اللطیف معالی و مندرجات نامه قدوس را بفرستد
 است شکر الهی است حضرت زیرا که بعد از آنکه از فارسی زبان بود و مضامین
 نامه را بخوبی فهمیده است و حال آنکه لغت را نیز با اولاد و پیاده در
 شناسائی و آشنائی دارد و از آن مسجود است که بعد از آن در
 میان سایر کلمات عاقلانه و کمال معروضه و مخصوصا در علوم عربی
 و ادبیات بسیار کمال داشته است در این صورت غنای خجاست فطرت
 و شفا و توحید را ثابت میکند پس از آنکه این نامه قدوس را در
 خجاست و عدل و آراء و افق نفسی بر آید زیرا که در همین حال که جواب
 قدوس رد بر رسید و با نام محض که بعد از آنکه است و در صفحه گذشت که
 در این ملاحظه کردی که از اقله علماء و مجتهدین موجود در این کتاب که
 است با این مفسر همه در تمام اوقات میامی غارم قلعه بعد بعد تعلیم را هر
 را کرده بعد از آنکه در محبوس خود مکتب و طیفه حق که از این نوع که پس از آن
 آن نامه همین یا اولاد آن بر بار بخواست و در این احوال امیر خاندان که
 در دست و در وقت که من بود و در همان زمان و بوق حاکم تا این قلعه
 بسا کینین بقعه نوستم و چنان با غرض قسم و دست از جانب و بعد از آن
 بود که بنویسند و از آنکه در این مفسر را از این مفسر در این مفسر

انصاف و عدالت در برابر شیخان را بر کمر نهاده است و این نوع بهدفع میرزا
و امثال ورمو و همچو نداشت تا بر ایران نیز سرایت کند عقبه معصوم و صبح و بزم
میوه که در رسته و افواه مدکور شود و مساق و تاریخ ایران ناطق گردد که عدول
علی میرزا سهام الملک لشکر آرایه نمود و سینه و نیزه نفر و علمای حرکات ایران
را که اغلب آنان علما و مجتهدین در دهان ایشان معجزه بزرگتر قسم و ایمان و تکرار
و آن که روح آنرا و بنا بر فرم خواهم داشت مطمن نموده بنبی رسانید و از
این راه قدرت نمایان در بر داشته است که در هر حرکات و در هر حرکت دارد
و در هر حرکت بر او بریزد که در مقام انصاف قدمش در این نامه مجتهد بر آن نهاد
بهدفع میرزا بلکه بر تمام اهل عالم بالغ و تعمید و تسبیح است و الحق علم قدمش که در راه
شق مجبور نویسنده کان توان شناختن سلیان نیز از آن تجرد و در صیفت
است که در یک نامه محض کن سببند لال جامع الدلهرانی باشد که در
گشوده و بعضی شده آورده است مع اجماله از طلب بر یاد و در نسیم
میرزا با این شیخون بر وزن بر قلعه عزم خویش را در انحر و آرد و در چون قدمش
از انقلب اکثری است که سایر له سهام الملک در خیال شیخون
و تدارک جنگ شبانه سکینه و پیش رستی کرده باصحاب امیر کرد که از
جماعت مجتهدین قلعه که سجد و نیزه نفر معجزه حیات و در نفر که مطابق باشد
درست است منتهی که در هر حرکت نشوید اصحاب بلاد رنگ بفرموده و

با پیه بر جمع دست و با لم کرده زود یافت تا که معاوضت سازد و در برادر آهسته
 کرده و در شکر و حرا و خاک کوه و در کوهستان اینها جمع سازند و در دینه و همدفع نیز که در هیچ
 در نخلها و عمارت سنگی و ما در رشت چون آن محله سال از شعله نفت و باروت
 شعله شب سارده و خود چشمتار از کمرت و سخت خویش سال از خرقه زو و پیرانه کهنه و از کوه
 کوشه از مواد آردید و در نخل از ساسر لیم مان بزرگ که می زاده میرزا و نده عن ساه ^{نخل}
 و غیر سلطان حسین نیز از جمع شاه با میرزا علی بابا مستوفی که سر رسته دار عساکر و
 قلع با نترمان بود در خرقه حمار نزل همدفع نیز از نخل از رانده و در ماه آرد
 که در هم در همان مکان ایستادند و با او شدند تا آنجا که در این سخن تا در در و در ^{دانه}
 پس بحسب اندیشه اندید و است از دینی را با مهرمند از ابرامی که با هم سفر و
 در محبت سید و اغلال یا هفت که ساسر لیم آنان با اصفیام رضی بقعه دستگیر که بود
 همانکه از این پس مردم افتاد آنان را از محبت نرون آورده بود قلع کسیر و سینه
 با نخله پس از این فتح حضرت که نصیب اصحاب قلع سینه کیمی نواز با شام
 ما از نترمان که در تحت زیارت اما در هر محضیر فغدر در مراجعت بخمال اقد غنیت
 افتاد و دست بر بخواران در و لانا سعه و استیاء ابراهیم که بجای داشته و عزرا هم
 فغدر و حوا نسبت بر فغدر و پیش آنان را مخاطب داشته پس در شکر و حرا و خاک
 خویشین سال لیم بال نجا نغمای سینه شما که از اصول عدل خویش چشم پر سینه
 و در این دست با دین فغدر کشته لید از اعمال که آن چه فایر خوار بر ^{مانند}

که در ایامت حرمیه که در نزد عالم و نایب است غیر دیر مدت در از میل سی در مال
 کارش غیر در گذشته شدن نیت مال نماید و جواهر نغینه و امشیه نغینه بآنج در و خواهر
 بعد این چند دست بآریح برزند و در چندین حال اندرم در عصر و در آن نغینه که سیرت
 خاصه باشد باز در آن که گزرت غنیمت در میان فلان است و انفسه پیش نهاده و نغینه در
 جمله نایب کثیره و اسفان و غیره باخویر بر گرفته از معاد و نایب حکمت در آن شرط
 در شش کشته هم نویسن را سگین باز کرد. هم وقت مراجعت اقله را که خرم و مال
 اندیشی تسلیم آن بود از است با در آن نشانی خرم بود و کسر نغینه در آن را اقلیت و نغینه
 و جواهر سپیدین عسکر که در خانه در نشین در آن نغینه در معاد که هر جا گرفته بعد از
 در میله هیچ سلمه کردند مهاجرت با بیان که در طایفه با نغینه در وقت عدد و اولی که در
 که اقله در نزد سلیمان خانم گرفتار بجز سه قدره دعوت نغینه در حیات با نغینه
 پس گرفته و دست بر از نغینه یک گاه بر پایه اقله شدند و در ظاهر اقله نغینه در آن
 اقله موجود شده که ما در غنایم سگین بریزد و با دشمن جنگین در آن زمان بازار کار در آن
 بعد در و رایح بازه گرفت آن است جز آن نغینه و بکدر نمانند و چون حوضه نغینه
 حرب خنجر و نغینه در حان بود و نغینه برابر جلان نغینه و نغینه در میان در حان دست
 نغینه در نغینه گاه در آن اشاعله که نغینه بر و نغینه قدره در اصابت کرده و نغینه در
 خود در هم ساخته و نیز از کونته اش در و نغینه نغینه در نغینه نغینه نغینه نغینه
 آن حال در سینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه نغینه

شمر رسیده و بر انقوم علمه بر دو کتاب طایفه برسانست که نقاره زده ریاضه خورشید را از انوار
 و بعد آن نقاره زده و بصفت نام الواری و سیه در زیر که در خطبهاجا زنیه من کما
 شرح الواری با سیه حوادث و وقایع این شهر مبارک را اینجا معروض نمود
 صفت نقاشی است در این مضمون بقضای الفضل و المشهد است ^{علا}
 نقاشی است (علا حسین جوین شیر خبسان و امن بگریزه) و در چهار مرتبه آن
 کتاب نوشته که اولین کوپار در ایام کبیر معلوم در یک مسکن شمر در آن یکروزه است
 باجلی با سیهها پس پس از کسیر است من قدوس بقلعه بروایت مورخین از آن
 جمع است سیه افروزانه زیاده مفعول از سیه سه نفر فقیر و قدوس کبیر کرده
 مورخین توضع کرده اند که در این مکتب و مورخین جواب بقلعه کمان وارد شده
 یکی عراجت ماویس قدوس و سکنش در کنار و وقت این نیز قدوس از سیه
 یعنی و نامان ای محاسب ما زنده ای محکم آنکه قدوس برویت و مورخین از آن
 بود حساب که گفته شده و آن سه نفر علاوه بر آن بود و مورخین سه سیه یعنی از قاضین
 و امام سینهها و سینه که خطبه شمر است و در آن کتاب که در آن سینهها
 در خاتمه شد که خطبه سینهها است قلمه که غایت قلمه سینهها و سینهها
 بر جهت سینهها و سینهها که در این مکتب و مورخین از آن
 است یعنی که در آن روز که سینهها با سینهها سینهها که در آن سینهها
 سینهها که در آن روز که سینهها با سینهها سینهها که در آن سینهها

سینهها که در آن روز که سینهها با سینهها سینهها که در آن سینهها

طریقه ایست که در کتابها بیان شده است و در این کتاب نیز بیان شده است

فردی که در وقتیکه در حین دار کردن بر او فلج و کما سهارت بر خیزد بماند و در وقتیکه

سالها در آن بماند و اگر علاوه بر آن عده معینه در قهقهه نفوس عدت برماند قهقهه در

نشسته اند و بسیار است که قهقهه او در آن وقتیکه در خواب است بسیار است و اینها نیز در کتابها

مذکور است ماضی و حال و استقبال این کتاب است که در آنجا آمده است و اگر در این کتاب از

حوزه قهقهه میجو است که فرق فیما بین آن در کوه مجاری کانونی بین اثر و اثری است

و افع و انجاری است که لشکر و هزاره یک و ظاهر قطع نظر از اینکه بیدار است

یا نیت الکره و در حله قدم مکیه شده اگر چنانچه در کتابها بیان شده است و در وقتیکه

و بیشتر موجب میگردند که آن رسته مقام را در این مقام و نمود در تمام طرف از آن

و کارهای ناسینه بعد از آن است که دست از زبان در زبان مشتبه و قطع شده است

بسیار است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است و در این کتاب نیز در آنجا بیان شده است

همگوشه و در این کفر و سب که حاله بازر است با این بوقت قدری را در آن
 حال مشاهده میکرد زبالم و اخلاص را در آن روز که علمای آن وقت بجز بصر
 و بعضی با بعلت بود و اما در این دفعه چنین را با خود را بحساب قاطع نشان میفرمود
 و وضع صحبت در آن بوقت از آنجا که میگرد و همواره سگار گذار و در
 بصر و در بدست این در سراه بنیانی در آن بجز بوقت آنجا که یافت و در
 در حصارش بجز بوقت با جمله شانزده سهام الماس پس از این فاکتور غایب و غایب
 با فروش کجاست و کس بطلب و با بقیه رشت و سواد و نیز بجهت شایسته
 و آنچه را از آنرا در آن اجتماع ساخته بسیار فروش میسود گشت و شامی که در آن
 ملاقات و ملاقات و حرکت بجانب قلعه و کس نگاه با میان و از آن میداد و نیز
 مفرقه باقیه خویش را آورد آورده بجز بقیه آن نهضت اینر سیقله نیز آمده در روز قلعه
 نیمه بجز سراسر فتن و روح او خسته اشغال و درین و شامی بجز بقیه قلعه درین
 لیکن قدری با الله علمیه که از خویش در این عبودیت استانی الهیست و نیز از
 وقت آنجا که بجز سراسر بود با کفله می نداشت که است بجز بقیه آنرا در حال
 بجز بقیه بجز بقیه خویش خواننده آورد و در روز خرابی نیز بجز بقیه بجز بقیه
 نه نفر در بجز بقیه بجز بقیه خواننده بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه
 اخیر و آنچه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه
 بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه بجز بقیه

۱۰۵
۶
یکروزه در روزهای نیریزمان که شکرانان لصبه قلعه نهادیم که روزی با ایالت
بامقده و یک باعده مدتی از هم جدا شدند پس مویدین نیز از قلعه پروان میسر و
نیزه پروان که با صاحب الزمان که نشسته بقوه و دست میانه است بره این عمل
در شده و بیشتر برایش جمع میسازند و چون که نوزده فریاد میزند. نفا و چه هر مان نرسد
را اینگونه است و در هر یک است میسازند تا که سحر همان خائف
و محبوب شده و بعد که بشناسند با آن مخصوص قلعه بنام از ارجوان و معکون
مشافه در راه در بخان هبته و شب جبال و نقاشی در دست چهار فرخنده
و بر آن و این منجور نه نگاهند از هر طرف حصار و در آنجا نشستن حکما
و نقص میسازند از این جهت احترام این کتاب است که اجتناب از در و از
برج و تعمیر حکما بر که از یک نفر محمود خان یاور مسعود داشته ام تا که نرم
قتله شود که نماز و هم شاید اسباب تقاضای خاطر فایزین فحاش کرد
تقریباً همه خیال قتل از این محمود خان یاور که در چهار باستان در آن دهان میسازند
تخص باینده در لجه شیطانی محمد داشته است منیدم و هر وقت میگویم که در آن اوقات
بسی یکسفر زیر بارال بود که من یاور آن بودم بعد از آن در ابعاد است که
برداشته و در معسک پروان رفته و در یکی از نقاط معسک نشاند را بر زیر حوالی کشید
و ایضا بود و بعد از آن بر روی زمین قناری حاجت رفته در کنار نشسته
بعد از آن اقبال از خانه چون میخواستند باید چون بشاید بود میفهمند در

است از این سرانده خواهد بود چنانکه نشینند نگاه مقوله از این امر اختصاری خارج است
 بر باز خواسته که در وقت امانت و تفرات هم افزون بجواز بنده آن است بر سر بند
 بر اسمی فریاد کشید بر با حق از فریاد ناکه گمانی بر باز سابق سوختن سنده و غیر
 و نماند کشیده از صدر فریاد سوالی اما ای فحاشه دید جانان معسر و حجت نفی فریاد کشید
 که میخیزد که اندر زمان تاریکی شب ششامه دید و نفی در سار و بصر دارد
 شد که اجوار معسر بجان بند بر افار و سوره و پیاده و بصر را میزند جامه
 آنچه شده یک لا بر این شروع بفرار زانچه خندانکه یکب معقت برار نفی
 نیک صدر از حدن یک و سبک دار کرده متعریف شده و مضمون یا از این است
 و حکایت بچونان است تا در وجه و معسر و حجت بر این کشید که در سار و بصر
 بسیار لغت و احوط و قیاس هم بر کرده چنانکه هرگاه جویند و سه نمره نوزادهاست
 معسر نعلقه و قلعه کیان عله در میشدند با سبب با قدر قبیح از احکام که
 اندر همین معنی نفی میخواند گفته شده فاشتر میباشند سه نوزده نفر با نغز فرزند
 آنان در کلب اسباب با نیشتر مار آخته از قلعه بیرون تاخته با صاحبان کلب
 آن هزاره هزار نفر اجماع بر آنند و در این معسر میگردند که اسباب مستحق
 میرت آنست که در فحاشه میگردن با سبب عاریق العاده غیر نفی و دفع
 در این سواد خواه عزیز باشد و در این جمله است و اینست که در این معسر
 فاشتر میباشند که در این معسر میگردند و در این معسر میگردند

حکایت کردن عیال علی بن محمد
 فاشتر میباشند که در این معسر میگردند و در این معسر میگردند

این قصه را شنیدیم احمد میرزا و عبدعباس میرزا را پس از آنکه از بیعت جمع شاهان
 خود نفیست این که روز در منزل خود میرزا غنی از بابا بویسین آمد میرزا غنی
 از در قیصر نشسته بر پا او را بویسین در خدمت ناصرالدین شاه فرستاد
 صدراعظم و وزارت میرزا تقیخان ناصرالحام و حق آن خب تکلم بحسن بیان
 بجای لب برکت و باقی حال باقی تقیخان از در درگاه شایسته هیاختیانه گفت
 روح لایحه بابا میرزا عباس قلیخان رسید که در مانده مانی و کخانه فکری قهر
 و ناظر بر عیبت عباس قلیخان سخن بر رخ کرد و گفت ارشاد فرموده و الا بار برانا آن
 کسایکه و فخر کرده اند شهادت حضرت سید الهندا حسین بن علی
 علیه السلام داشته است و کماله و کمالی حضرت را با کوه اشعاع است
 بر این معنی ساخته اند بابت باینده و کخانه فکری را باینده و او ضلع کرده و از این
 کشته اگر حسین نرسد از شایسته میرزا کمان میگذرد سید الهندا حجت زنده
 و اگر بر معاینه میگردند بکشفه سمرین در کوفین سه سر است و یا سنجان بن اسلم و چون
 عباس قلیخان این سخن را از در در کخانه و دسترا و میگفت خضار مجلس از کشفه مای
 در محضینه انعام گفت روز حسین از قلعه بیرون آمد عمامه در بر و کفن در کرد
 سوار شده در کوه سیران با سوار و نیزه خویش تکیه کرده نهار زده گوید که
 آن عهد و زمان با وجود شیوع کشفه و بیا بجه استیقیم از قهر تر کمان و در این
 و سنجان و بر نیزه خضار در میان مردم نیزه خیار و این است و لشکرمان هر یک بمول

لیکن در میان دو آیه در اول آیه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

جاستحان استحال ریح باجماعت فاصه باب اسباب از بچگونگی مسیح هر دو است

و سایر معنی در دوین نیز بکار می رود و در همین نصیحت کرده اند و در علم ما حکمه

باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

بهذا نفس اینهمه جوهر و هم در حق بار خدا بر این و بکنین فن این مملو ما سعی تلاش

ایا در خلافت و جانشینی از مائیت تمام صادر می باشد است از زاننده تعالی

و از اینها اولیایم کشید ماکه بخدمت و عطا با اینها ما از ارم طلب با در و در حیات

و هر علم و علم است باید با مظهر نبوت و احتجاج قائمینه هزار و هزار در هر یک که ما

بیشتر حقیقت نیستند و در وقت بقلتش و فهمیدن حق از با صبر سینه ما مخالفی با

هر ارم و با فخر است نسیم که ما را شکر کنی و فن بزرگ ما به ما می رسد و معلوم ما نشود

از این ملک و ملک شامیرون تو هم دانند و در وقت اینها خارج شده ما را

و در هر دو من و در این سخنان حال شکرمان گیر کونه است بغير ما حوال انان

بپایر کرد شرح بتعجب انداختن تو هم و با طبع خویش امر تعجب انما فتن

قال و غیر و همه دارم تا سخنان ما حسین گویند انان تو با انحال لا حین

باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

فیند ز سر بگفت هل من ناصر ینصرنی یا علی بن ابی طالب یا محمد رسول الله

مشاهده کردم حال شکر بگفتی یافت و علی جان من شدند و هر چه مملو تر شد

کریسته با کلمات ...

که ما را بخت رسید و محاربه با بنده شد اورد. اندر من افتد که مردم که بملک اسواران فرستند

و زبان آنش دردم شکر باین شرح شنیدند که در من نیز شکست زیاد الحرف و در محاربه

در دم تلاطمی در سرش افتاد این حال بر سر سواران برداشت گفت آنگاه تونش

با بنده باین زبان تو هم که جبهه با بنده سیان تمام کردم فایده بخشید و جواب به خط مرا داد

و بان لغت دادند پس نیز از بنده بکشید و در چپ دست جمله در سینه سوخته بخار

از روز پنجشنبه از در نیکو رسید که از راه صحرای مدینه و بنده ام و ملوک قوت به سر برد

که بفروردین آنکه لشکر بآن راه جودت داشت آنها را کشته و آنچه در راه مانده اند

بعد که با بر صلیب فرزند و نام از بنده در اسما حال که حسین کرم جلا بکشیدند

از آن ضربت

و چار شد با بخت و پیش روی کشتاد داد بر شکست اصابت کرد و چنانچه

پس برانرا پیش در فرار کرده و پیشین یاد در بنده و کشته شدند و بخت بر اصابت جونی

فرار داد حسین که بر بار رسید نیز بر باز جرات کرد که در سخت و بخت به در آمدن

قتل کرد. بزین انداخت من و سایر لشکریان مسکرتی کشته و فرستیم و در آن مدتی

ملا حسین بیلان جنگ فرستاد و بنده جویس بجای کشته هموار بنشیند و جانان

بنشیند اگر کشته شدند فرزند با چوب زد و با جراحت و چهار فرخ بنشیند و فرستاد

منه به ضربت کشته است و بجز در آنکه کشته شدند در این کشته شدند

سوار بکسان بود بنده است به برید و بکشید و بکشید که با کسی که بکشید و بکشید

بسیار در حجاب بر ما عیب و بعد از در در رحمت قال اما ان خوفه و خوف مناسبت است

مخمس تر و خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

در کتابت و فصلی
فصله در حال در
شدیم

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بسیار در خمر خوزیرا اسباب کجاست این در حیات تره میزند و نمند و مکرر مکرر آشکار

بشید و چه در نظرش در از بس ایامی نیست که در آن روزهاست مع آنکه در

اعازه خوانستن
از قهر و غم
و مجاز شدن

ما بس با سواد حضرتش که شش ماهه نمودند رقیق اگر چه هر چه بود با او در آن روزهاست

بکجا است حال مانع از تاوان است با سبب بیرون از حد شکر و شکر و شکر

مردم حضرت داشت که پس از این طواف دیدن رفت و چون ابرکت ما در آن زمان

اعازه خوانستن لافها کنیم در از قهر سرسار بر آن قدمش نبرد رفت با سبب

در هر روز در آن مبالغت و نمودن فاقه اندر که ما بس با سبب بیرون از حد شکر و شکر

از حد گذرانند مردمی و با بد رفتن ما چون داشت و با ما سبب سر امر که در آن

از موهبت و مبالغت با سبب خوانستن در آن زمانه با سبب بیرون از حد شکر و شکر

از خدمت قدمش بیرون شتافت از آنجای که در آن روزهاست با سبب بیرون از حد شکر و شکر

احسان قلعه و بقیع سفیدان لبار میجو و نمازخانه و تعالیه نام و از قلم افعی

مستجاب (ما بقیة الکل) مخاطب کردید و در حال در روزنه بیج از جمله

و نهادت هر چه است و در مجلدی نامی بر قلم خواند یافت مردمیت و کردید که ما بس

پس از آنکه از قهر و غم از خدمت بیرون آمدن نخت بختام رفت و در آن روزهاست

و تفسیر بر آن نمودند که در آن روزهاست با سبب بیرون از حد شکر و شکر

کفاه آنان را مخاطبند شده و در آن روزهاست با سبب بیرون از حد شکر و شکر

و غایت هر چه در آن روزهاست با سبب بیرون از حد شکر و شکر

بر فاقه من طفق سازد و اندر آنجا که در میان نیست لجرم صحاب جمع شدند و متنا

نسخه
مجلس
کتابخانه

و در غیر ملحق عقد دست و پا بعد از علی محمدی که اسم مبارک حضرت باب اعظم
 است و سابقا همین ترتیب تعیین شده و لغزش یافت از زبان خویش انتخاب کردند
 و هرگز از عهد گذشته که من است در وقت باطل بایست بگویم من بساده بگویم و اما
 خویش آنچه حکایت است بگرد و چندین عقده در که بر ملحق خویش زد من نفی فرار تو کردم
 مش که زیاد در حال گزیند نیرشید من بخواه نماز به نیتان بیزه بگویم مانع دارد
 مثبت سعاد است من است و کم را بر سعاد است و سید من مانع محکم است که سید
 شایسته است توام و از محبت فردی و چند بگویم که در زمان مهری است
 توام پس باطل بایست انجام کار ما خویش بجز است فردی شفافه و از آن مجتهد
 طلبیده پس بگویم در ما خویش کشیده و داع باز بسین کار آوردند پس از قدرت فردی
 سزول آمد و کوار بسته و از در طرز به سر بهیا بیرون رفت و چنانچه عادت در
 در مطهره چنانچه پیش از این میفت پس خویش ماند و کواران در وقت سرور و بسیار
 در طهر افند باطل بایست جهت کواران هر یک که در سرور و با سرور استین مانع فرقی
 مان زده و چنانچه شفا فتن بگویم مصابه نقد بر شایسته بسته و با کتار مانع که خویش
 در قلعه سیاقند و در معرض هیچ و در سخن از زشت داشت و در کس میزدند
 بگذرد و همانی گردد که از جوان بر خویش بنهاده در طهر افند باطل بایست بزرگ
 و درین ترتیب در بسیار شده تا بیکسر و در بیان از هر یک سینه و یک مالکانه نوره
 یا صاحب زمان و آنکه اگر دانه همس نیرش برین ارتفاع گرفت بر جان علم در شده که

مشته نشاءم از رویه - انتم بسیار آن و همه انهم کتبت که سر از ران نشاءم
 انش حرات سعه در کشت و ما را بر سر او بر رواج و رفیق ارفقت با بنده لایق قدس العین
 با ملامت مرا نشاءم الحما سده لایق ستمت ستمرا و سر بر ا ز دست ستمرا ان کبریه و ستم
 داشته

جای اهلخانیه لایق جانده که روزها در او رجوع و غلبه اوقات سینه کب اطلاع از
 قاجار و در هفت آهسته خویش را امید ک میساخت و بنها از کس با بنده سر در دهان
 تنا و بر خعب سینه کدر در آن سینه و او بر که ما را از نیز مانده میراب با لهر و عا بر سحر و آقا
 سکر همه و سب جنگ بسیار در او جو کرد آورده و در هر یک سینه سینه اینه حور
 انان را انش روز و خانه ما چون که سکرانی در مدت اقامت بار خف و
 صیانت خویش از نازبان ما از نیران مساعده و در در حقه بخند از انش جو صابر حاکم
 او در حقه شد . بسوقه و میلان جنگ مانده روز روشن کشت در آن حال که ما ان
 ستم حوران خود مرد در ک بر انراخت و بر و عطفه در مکت از قضا ما بر ستمش در
 قضا سبکی از حایم سکر و سب کشت مهر صادق ولد استاد آقا بزرگ صفا
 که گراز بد کرد او بر . انه ستم با زردنی قضا از ناز ستمنا سب سب شده بر او
 زنده ستمنا ستمنا ستمنا که در رشت ستمنا ستمنا ستمنا ستمنا در رشتنا

همه کار ستمنا ستمنا ستمنا ستمنا که از حرکت و حوران با کس که زردن حاتم علی
 اصادق با کس که ستمنا ستمنا ستمنا ستمنا که در رشتنا

لیکن تا بلبلید است کرده و هر چه بود را بر تو ای محمد بر کشاد داده و بر آب غفر
 و آن هر سه بقال بر سینه بانی است با بلبلاب چون صحبت کفوله مازور
 و چون خواست نخوابی است آقا بزرگ اصغرها نه که در شش و مویز در الکوفت است ای بلبل
 زمین افتاده بود است آقا بزرگ برون است که بحال سینه در الکوفت مرکب است بلبلاب
 و نمند از زندگیا ستاده است آده منظر امر و در بلبلاب است ای بلبلاب برو حرکت
 ترک مرکب من باوردی من باش بر وقت کفم مرا قلعه برسان تا من ترک است آقا
 بزرگ در حال در ترک و قرار رفت و با بلبلاب در خوش رفتی بلبلاب
 با جاپد که روی است بر عهد امر رحمت دادی من کسی در حواصت یافتی در آن کبر و زنت و کبر
 از کفانی خبر رفتند از من است حواصت از کجا مایه دانم و بر بدیش نیز سخن معذرت
 بر این خون ضعف بر دست که است بد این سخن معذرت برای و مرا قلعه برسان است آده
 و آقا بزرگ در ترک با بلبلاب بر اسب ابو قلعه کردانیه که با بلبلاب است عثمان
 ابو قلعه در بسیار کشت و در این نیز سخن بسیار با بلبلاب بر دیدن است آقا بزرگ
 با بلبلاب معروض داشت که یک نفر من در اینجا معبر کشت کاغذ من و این در برایتان
 این که و غیر اینیم و ایسی بود که غیر سید با بلبلاب بود در این الهام رضایت نمود
 و بر عاقل باید بود و بر هر کسی که است کرد تا با بلبلاب بر بالان من در قلعه رسیدند
 در بسیار کف که در بلبلاب است بر دل ستم من از آب بود در این است آقا بزرگ
 در شش در غفر کردن از زنجانی بر افشاده بر این نهادند در آن حین میاراج بر شش از این قطع

(Faint handwritten notes or signatures in the bottom right corner)

نایب کرده نشانه حق سید نبی - تعدد رما و زنده و برین اعلی مرتبه

ایستیک او کرده در این غولس شمار بسیار بسیار که گمانگشته است سوار کرده که گشته

ایجاد همه خیرین که لایق می شود که بعد از آنش از چشم دور هر طریقی که در این راه از

آنس کرم سکرند و دیگران نیز بدستار آنس در آنجا مجتمع بود. ما قلمه این سکرند در آن

سینه ز عبادت معموله در کار آنس معجزه حاصل می گشت آن روزی که حال باب باب ما بود

تیرگشتن هوا الماخر قطع آنرا از اسکیه بفرقه نماند افق نوزدین است مخالف صبح

فواحد محسوب می کرد در زیر او سکر مخالف و در زمین شکام بچگاه میان سکر

سکر آنس میفرودند و چون تن را به من تمام قسم و خصای اعدا می خوانند که بر عبادت

انظرم و در قیامه از لوازم ضروری عرش است که هیچ مبدء در آن اقدام نکرده

هم عاقد خجسته از آن صفت نغمه

تا بجهت پس از شهادت باب اسب و غیره که در حسابش لغزش و در انبزال مردگان

برداشتند قدرین در حال بنایم منی سفره و حصای در دست داشت باحصا

اسارت فرمود لغزش را در و فراموشی که قدرین در آن بنیاد بنهادند و طرز شهادت

تبدیرا بچسب من بگذارید و درون نوبه در زندان محقر قبر خستنا می پس اصحاب

برون شدند و بگردد قبر برداشته از هاج میرزا حسن رضو خراسانی که گزارا

ندکوی شده و از آنجا با فاضل اصحاب قلعه حویلت مرویت که گفته من پس

از تمام عمر خدمت قدرین مر حجت کردم تا در روز خستنی قبر بیگانه نامم

برای منزل قدوس برسیه م اهنک کھلو کھوشم رسید نزدیک رفته از آن روز

مستان
روز کتاب
باز افاده

بالحاق کرستم دیدم باطل باب بهمان همان که روز فراش نهادم هجوم مستان شام

و بسیار بارش خندان است و بگذرد کخانه مکنه سوزن سازه مشاوه

عالمه قدوس با حه
لباس بصر آن

حال تریس افاده جوش برین غلبه نحو مرحت نزد اهل کرم واقعه

گفتم عموما بجزت قدوس آمدیم چون خشم برافاده شماره فرمود برید

کفخان فن نمانید و باطل با سب ایا همان با سنی خونس بدون

بسیر بصر کخانه قدوس زاید باطل با سب با سب از آنچه دیدم شنیده

باز گفتم عموما بمقام افاده براندر وخت مرا که بیخنده و چون واقعه را بر این

دیدم هجوم کند باز زنج شبیه بگوشه قدرت قدوس معوضه بسته و بگوشه را

که آیا خنده است و زور برین است و استویا کفنه آنچه شنیده شدم بگوشه واقع

و ملوق نفس الهمر بجزت قدوس پس از آنکه عارضه من در طب برینا خط

انوش بیا جبره و الیها تاملان کینه ان الذی آیت صولیه اشها

سمعت و آیت جبره دیدم همان است که تنبیه و در بار این کجایت را عیار

مهر جلاله نیز که از بقیه کسب مانده ران است روایت نموده در اول انصاف ایمان

فید انهاره که آید تسانی و انوار ال تالیع این واقعه که گشته میرود از روایت

اولین که آن عهد و زمان را در عینه بجزت مشاوه با سب از آنکه سکر و

نمودند نیز مرتبه داشته اند و انهاره نیز که گویای او در بار این امر

این روزها که سینه‌ها را می‌شستند و در آن روزها که در آن روزها که
 منکر آن است و عوارض عاداتش همچو آن است و عوارض عاداتش
 عوارض است که حدیثی در آن نوشته که فوئیش آنها از آن بوده و ما که
 است بلکه جاده‌ها را هم در آن روزها که عوارض است و آنرا که است
 و آنکه آنها در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 مطالب آنرا است که در آن روزها که در آن روزها که
 هر یک از مسکن به اینان متعلق و با غیر باشد میدانند که ذکر این
 جهت است که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 در میان است به آنکه غیر محبوب و بلکه منوع است هر چند است که
 در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 در عوارض عاداتش که در آن روزها که در آن روزها که
 جمال مبارک که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 نفوس و در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 در این قفسه در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که
 که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که در آن روزها که

مسیح در زکوة نوشته و بدون درستی بگویند امر مکتوبه را بخواهد و در آن صیغه
 مشهوره طعام الخضاف در صورتیکه حضرت سرالاه حطیم من خوف اولی الله علیه
 و آله در آنکه که لغات زره روزی در ساعه خیرین الامات و طاری حالات با وجود
 در حضرتش مشاهده کرده و بکنند عبودت عبده سائره حق صبر و جزا با خود رجوع
 سینه در همه اعتبار و مصلحت در الامات و طاری حالات مرتب میجو در این مخت
 همان قدر گویند و صدی که مخرج چون زمان قدوس که طالب خویش را با نیت
 و غیر از آنجا بطلعه خاطر نشان میفرمود مانع از تکلم نباشد مکتوبه خوردن
 با نیت از مانع از طوبی مرتب و عبارتة امر شنوایان و عدالت و طوبی
 مسیله و مطلق مانع قدرت و عالمه و نفوذ و تصرفات آن دولت مقدره کردن
 و طبیعت بنجده و شناخته شد است میگرد و اگر غیر این بود جسم و جان و خلق
 از آنست از دست میمانند و شاید بعضی از قاریین طعام این تایید در آنست
 است که لغات زره را بر صحت و مانع از رسوب بارند و در این بنده بر
 و اجزای فریاد که در زیادت بهای بسیار است و صلب جسم و حجت و
 علاقه این بین ناکه و کین مقدرش بر جان و جود و احق این عبد جان و دانی
 نافرمانی است که لا حول و لا قوة الا بالله و انما نرجو الله و انما نرجو الله و انما نرجو الله
 میگویم که در نوشتن مطالب اخیر رونوی از عبارتة احتیاط و احتیاط اجزای
 بخش ام و از نمایان در بلیغ و کلامه جوی غنیمت و برزق نصیب جانب دار کعبه سلام و در

در کسر و در سلیم اگر کاش نخو سیکه در از منته این کتاب را خواند بهر
 در ایام دوره نور واقع میسند و این حوادث در قیام ما برابر العین شده
 میباشند بخود تفسیر کرده امی تصدیق در احوال میفرماید که این بند میهم برشته
 حیرت رسیده بیان واقع در مطابق با نفس الاله میهم است و اینرا العصب و طرف کفر بر
 ساق و در نوشتن را بدین اناج نصال زبان من ضعت فمته با شرف
 قرار نهم است با رحمان تسلیم از دست رفت و اینها با حجاج و اسد لال بود
 با صد مسئله جامع نومی مشهور نوشته است که از آقا سید عبد العظیم تبریزی
 شنیدم فعلا از کتبه مشهور آقا سید عبد العظیم را تبریز نوشته و حاضر میزبان
 بیان کاشانه و میرزا حسین نهمان در برابر اخر و او در آن غریب کاشانه از
 در نزد کاشانه در روایت مشهور است نظر بر بیلی که استادم در تمام قلم
 و حوادث تمامه غلام کاشانه آقا سید عبد العظیم روایت نموده که در آنست که
 با سبب بلبله خدمت قدمی میروان آمد و منو است که در میگویم که خویش را از خدمت
 میگویند و معاینه که در این معسر مع شده لکن آنچه در واقع احوال میگویم که در آن
 بر این صبر سبب آن نام من بحجاب نژاد و نام و بشاریت مردم که از من میهم
 بیانات حضرت ساول من آن جنین استنباط میوه که است و در صورتی که است
 سبب کجاست بر در احباب گفته خواهد شد و چون جمله شهادت با
 وقوع یافت از نصیم در و بلا شهادت آگاه شد آقا سید عبد العظیم در آن

در برهگان بر نخت و کلفت مراد با قدر سعید مستحب است همین معانی است
 رنگان که در از نهاد است خویش و قدسی از نسلان جوان فانی خبر میداد و
 مستحق در انقیده عمر با ز سدی طرف کاصره و یضیق منجم با محله انجاب
 است بهت شدت باران و نخر عملات کجاست نزل که که بشکرمان
 رسیده و با هر افسردگی متفرق و از در و سوار میزند از محاسبان قلعه ساکن
 و از هاست کوله بیایند و نهادت و نیز بنجر بجز مدله بود و در طرف
 خیره و در اندر و از کجای نغمه چون از جمله حادث و کجا از انجاب قلعه کی هم این
 که بانای واقعه و کلن با فداق حضرت سباب ظلمت که آنحضرت همواره ملک آن
 است را به بجز کنگه از این پس از این قصه و کلا آنحضرت زوم و مستعمل حرم انجاب قلعه
 و شایسته این عالم که هر قدر زمین بر ملک زلفت اغرض بسیار و با حضرت قاضی انجاب
 سخن زبانت نشسته و از زبانت قرآن و آیات فکله از آنحضرت را با بحال خوان
 ند و سوزانت میگذرد در آن حال اصوات و ایمان قلعه کبان و فضا کجاست
 و انعکاس کجاست یاوه شده کان انجاب با ز اصوات به قلعه گزیده و پس از
 پس از آنکه چند مابین قلعه کبان در انوار شایسته و بین از یک لشکر
 بجز در پیش در در هر چیز نشسته نشسته و اینرا انکار نموده از راه معارضه
 و یا معابد سایر از سخنان مسخر و در احوال و صورت که هم از ذکر میگردند
 در مسخرات زبون و زبان در از هر رو کتب زبانی و مرد و زن

بر باب اولی در شرحی که در این کتاب است که در باران محسوس در زمین
 معنی و توفیق چندین شلواق فاشه ما برقی در نورا با لباس نرانی عین چشم دور
 سلاک قدر کمال و شیفته آن خوش سلیک سیدانته و شباهت در غنیمت کمالی که از
 در دران برابر استحال مسکرات انجمن میسند و چون در بار صراحت و سفر می شنند از
 و مجازت و قدرت و درین مجال دفع و دلال استندمان برین که سابقان عین لطف
 با بینه بر سخن میگردند و شریف و جعفر انان استمال میوزینده و جعفر از سران در لای
 که در است طبع و شناخت احوال شدت داشت با ابادی را میخندند چنانکه می
 در درانان همین و آخر مانده ان گفته بود که هر کس داشت که معنیش گفته دارند
 در میان است که در لشکر گاه مشهور میگردد باید آن کفر را برستند در این ایام
 در از بر باید حجت و عجب برست که اینان باشد و انم اللیر همام انهار را در
 دو حسب تقدر میباشند با جمله از مطلب در تقسیم احباب چون بقلعه و در حلقه
 در از شدت با بلایب بگر یافته سخت اندر همین شدند سخت کوشید
 و نامه در همین برتیا و عیون سازند و با اسکند از خود انان نیز هر چند نفع
 مقبول و نفع نفع هر چه شده بود از انور تا بگیرد حدیجان و در این بین
 معنی که بعد از آنکه هر جهت بسوز نمایند و جمله مجید برین مقام مسکرمه
 و شرف سلازم و یا در این ناما مقبول شوند و در بیت نهادت چشند
 از لشکر جهان برین بریزد که هست و ذوق با بلایب برانان بسی درازد

تا لوار موجود این داستان بجز شرح هرگز رسیده با حساب الهام در وقت که قیام
 رفت نهایت او در مشرق شده خوارانه رفت و چون بالمشهد و اقیانوس از مشرق هرگز
 نماند که در کجایم بر غایت باقیه مشرق کشید نگاه فراد شون از غایت مسکن
 در ارتفاع یافت زلاله تقوی لیس سپاه در این کجایم بر مادت با سلبیاب بر دات
 در همین تجاوز از سینه نفرو و تپ به پاره شده نفرو که در آنجمله سر و اندر نفرو از دای نامر
 در صاحبان لایم تغیر پس جبا تعلقان برت پس از نور زمین و ناله که سینه معنر
 با بر کردن و هر قدر جبار تقوی لیس رگشته شده کمان حوش و نلان خویش کرده
 بر نایب از خویش تعلیمات و دستور در میلو در کمال آقا سینه حسین کده خون را در
 در بی از برج باره با قلعه لبرف مسکن نظر کندان بود و در کماله بنای شده از
 در سید باره در دات دات چون شمس جبا تعلقان افاد از هر دو در سینه جنت
 بن در رنگ دمان لغت را بجان جبا تعلقان در دست کرده آتش در راه و مکر
 از کف دشت و در کمال کجاست در حراحت به بدکت در غوغا تعلقان از
 مزیت مکره بر زمین افاد اما لیس مسکن از درونی حال شمس از شمس دل با چشم
 عوفت و حوش بر این جوانان را اما لیس مسکن در زار بر آزار جبار سینه بر جبا تعلقان
 بر سینه آن بسیار جزای نیکان به دشت سوزش بر انداخته عزیت آمد
 سینه و جبار بر و سوز که در سینه از لیس مسکن کوی نیز از دوزخ باب باب
 یافت و بجز نویز سینه رسیده که هرگز شمس سینه باب باب

در این کتاب از آنکه از اسباب این غم گشته اند اینست که از غم و غم و غم و غم
 ملاحظه فرمائید که در این کتاب با قروش که گفته شده باشد و در میان و در میان
 و از آنکه در آن کتاب است به جهت آنکه در آن کتاب تمام این امور که در آن
 مجرب است و در آن کتاب است آنکه در آن کتاب در آن کتاب است و در آن کتاب
 فایده و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 پس از آنکه در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 که در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 چنان است که با این کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 یکی بود و یکی است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 افشاء آن مصیبت بر بندگان و اگر استقامت ایشان را با این کتاب است و در آن کتاب
 نایباً بطریق حقان و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 احسان است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 تحت برتری و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 مخالف غلبه است که با این کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب
 اعمالش که در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب

هدیه سیزده ماهه ملک مکران مانده در این شصت و دو روز بربع و ربع باشد

مخیرین و نجیبان و اعیان قلم بر رفت و خریدن نامه سوره بجا سلیحان برت

سلیحان
ملکوت سعد العالی العباد
و ناکید بر ابر

در هفت امارت سوره الفاء نوشت که مانده سوره در این سوره و از او در هفت که هر ماه

نویسند بابر و ملت ناقص و نام کند استثنی و اینده نیست را انجام ندادند

بایان نبرد برکنن کار عاقبتی نباشد مراد کار و میزان کار در قلمه سوره

عدم دستادن و شتی ضعف و پیران از کار اهاده را کند منین و دستن بر

عبارت سوره و باشد بیان و کما . باش که مصر تب هدیه میرزا ترا که جنگ

در اسم کرده بطله بجوم خبر بر برد و این فتح نیایان در دست پد بایان بسم دعای خواهد شد

بتره قضا شد حیات ما را و جان که کسیده ابرمانا ساطع البتی و هر دو طهر بود خیرات

هدیه میرزا خورشید را بطله برسانی و آن شتی صفا کر است کسیده در اهل وقت

افساده ما در این تغییر برسانی در کسیرنا و اموالشان را خود عازت کن در صورت بیان

در این امر هم ما بر سبب کارمان در نه مقدم بد تا این فتح و حضرت بنام تو تمام تو و باک

تو انجام کرد و ارباب و حکمت مانده در آن که در نامور نامه و مشاعر فطریه بر تو

استوار کرد و نهاد در حرکت بعد از آن دست استن که کار در ذات و هر وقت

رفتند در اما ما است که همان بر ز شو هم و علی و اعل نیز نوشت و مانید کرد که

قسم سخن بیده بطله در این سوره کسیده در این امر سوره و نامور نامه

قسم سخن بیده بطله در این سوره کسیده در این امر سوره و نامور نامه

چون مولا عیوب سعید نعمانی علمای آذربایجان فرانت کردند در مقصد بیان
 آنگاه شدند و همبستگی با بعضی نفوس دیگر یافت پس علی الخصوص برادر
 ارضی شدند و در حرکت و سویی قلمه مقالات و نامه خوانند و شوقیات
 کامیابان که بار برنده و اصل بیخ منبر دل دشمنه الرحمه جمیع فغان از تقاضا
 علیه و مکتوبات باطنی سعید علما بخوبی گذشت و بیخ نیز که به ایشان میرا
 میرفت که از موافقت قبول است نزار از طریق سعادت و نیک ظایر و از غیر
 نیز از سلوک لایحان مجبور شد بخوبی که شویز فدا و برادران در ادران
 آنان را با بکشتن از خود در هر خیزش میکنند که اگر بتوانند در مافا است و جز
 با سلف بعد از این از نظر نیز با اندازد عانت در سگاری که گشت
 بر شکت فاشش بر فاش بخورد که از خستین بهتر نشود بر کرد و از همه شکر
 درخت تریاں بود که حبس کثیر از انواع سوار و دیار در منزل شده و هم غیر
 مجروح در آن مکان ما داخله تیس در بر تانک افکار و سخن معالجه و مذاوا و بقیه
 که سالم ماند بفره فرار کرد در غلبه ما سوار در درمات و با هر در دست
 بر آنگاه فرار شده بفره که سوار بود. آنان را بیدار کنند و جنگ با تپه
 دست انجانی نشسته بر نذر بفره از همه بر اسباب گشت در خست کار و
 در جمیع اینها و سوره بعد گفت اگر حقیقتا سعید علما این جنب را فرود
 میرانند و شاد و شاد و رفیع باشد از هر نوع است و بی سوره میلان در آن مکان که مجتهد و

نورانی سعید

برسته بود و بوی که مغلیین در بر این نما میسند تقدم نموده و در سر کوه مبارک

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و در زمانه بختی غدر مستور خویشی را عاقد نیافتند که در صلاح را جها در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

و سکر و سکران بخت نبوده چون علی ابن عثمان از جبا علیخان سینه در جها

سوی علمای خوب
جهاد

جهاد

فقطیرین نهم و صاحب الزمان بفرم تا شایان علم مرا نید بر و در بار کشته
 و در نزد ما که در الحرافه قلعه افتاد اند ازین جمله در بر وجه استوار نمود و در
 فاکرین قلعه بر تریب و الحام لقب نمائید تا او را درین دما شایان بودن که
 و تفریح و تماشا عودت نفرمایند از این مظهر معلوم شود که بچگونگی سخن و اندوه در
 در عهد اول قرون و احباب قلعه راه یافته است که در آن مکتب محاصره و نصف
 بر از نواح و عمارت باز فرماید که با محلیه در حاجت مانده رانی و عجاوین
 درین مکتب دست یافته بر از معجزات طبع قلعه حرکت کردند چون در
 شدند بر ما که در حجاب با بر قدوس در الحرافه فاکرین بکنده بخت
 بیشتر شب و شبی شایر نموده که در در حجاب در ما نشان کشاد و یکسان
 سیاه شده است از درین مکتب کلمه کلمه آورده است چنانکه در
 بر آنان مستول است پس با بر قدوس نوزد بر از از قلعه بیرون نرفته و دست
 کبیر برود با صلوات صاحب الزمان بر اجمع علیه در کشته مجاہدین عبور درون
 دست مآلات حرب بنده و یا الهاز حیات کشته رو بر نظر منار و الحرافه
 بر آنگه شده و جز کجا که در افکاره در خون خویش بعلیه نه
 جان سلوات بر بر زنده چون بچله و شایا شامه خولیس رسیده
 در شهور و بیدایه با بیان سخن سرانند که این گروه ضایع گو یا میر کز
 در سخن در جهات مانع شده است و علی الحرف کسانیکه بفرم هم در

هر روز و مرا علی نهاد به عهد با اینکه سافت یکم سنگه و در فرنگه زر قلعه
 معجزه نهاد از کس با پسته طوب رحمتها شده و از شایسته در خوف و حیرت بلیز
 مرکه را عیانه میدید و در حقیقت میگردند و ولع با بر طبعین منمخذه در سینه العیانه
 و سهام الملائک و با تعالی ان لعن و یفرین منفر سستاده که حجت ما را از کجی و
 مباحثه و محالغه و تعلم و تعلم باز داشته اند و از کجی معاش و دست آوردن
 از ذوق امر و خیال چه برسد که داشته اند و سهیله انداخته اند و با این
 غما عجز که از زبان ترین که نشسته و از دنیا و مافیها دست نشسته اند مجادله و محالغه
 زردن خویش را سهیله انداختن است که آنرا بر افه و لا ملقوا
 یا یدیکم الی التکلکة را خوانده اند و در بدین این فرقه ضالده می
 زاد و غیر ما وضع که استعمال میکنند من سیرا بر عویش میگویم که از شمشیر من
 محافظت خویش کنم و شمشیر را بر من نیزند بر سهیله و حاضر و با این نیز
 با چنین کرده و قاعده که ماضی از استقبال و کاین از شمال نشناسته
 سیوان جلگه کنی از آنان گفت نظر مباح عدیده اکنون تکلیف نهی من

شش مجاهدین در
 بیاد آمت بیاد انتم در بر گرفت و چنین معاذ را در غیر اقامه نموده من معذورم و در اجبت
 خانه و کاشانه خویش بخیرم بکنیز را در از غنا و اول سبب که در دست
 من اول وضع در رم و اضحال ضحار خویش ساید بر ستار و کلبان که نشسته
 در آمد و لرز آن علی گفت من در شعام عزت خورج و ضروری چه نیست

شش مجاهدین در
 بیاد آمت بیاد انتم

که در روز آید ان شاء الله تعالی بر ما نهند که است و در آن وقت که ما نماندیم با مردم
 و آنان را آنچه کنیم اگر مریضا تقاضی شد مرا حجت میکنم و الا فلا میرا از مجامع
 گفت من در رتبه خویش با مردم محاسبه دارم و حق حساب از مجامع است ^{معنی}
 شده است اگر شهادت مردم بر کتب نصیح مال شده . دم دان نیز ترغاب
 و حرام است قطع نظر از این معلوم در استن محاسبات با مردم فایده
 است که با اولاد خویش و در آنچه دم و علو در عالم بر علم رضایت لابد
 علاج مجبور مرا حتم تا محاسبه است خویش را با ارباب حساب و شن عام
 نیز گفت من بچند نفر مدیون و مقروض میباشم و کسی را ندارم مرا از زیر
 بار بدان فرض فراض در آید کنند و در وقت آمدن نظر بعلیه و سب
 که در روز چهاردهم وصیت نامه را برابر خویش نگاه داشته
 و آدم و تعیین حقوق ارباب حقوق را کرده ام و اگر گشته شوم در روز
 و غیر الذمه مرا نم و کسی نیست برابر از ذمه ما به و در روز قیامت طلبکاران
 میگردد از هر صراطی بگذرم باید بگردم و قرار در امر مدیون بدارم و بعد از
 شونده امور شخصی ما بر احوال برین مکان استخاره میکنم اگر مجامع
 رایج و الا مخالفت با کلام الله میکنم آن یکی میگفت من در وقت حرکت
 بخبر مدیون اذن ندارم آمده ام و مادر من بیخام کرد است که اگر چه
 غیرم با بر حرام میکنم اکنون اگر من گشته شوم عاقبت مادر از دنیا فرام

و بوجوب جبار صحیح عاق والدین عند الله از نامر معصرت میت نام رسد

یا نسیله شهید محسوب شود آن کی سلفیت و میراث است که من از زوجه در وقت

حیاتش دارم و سال باید زیارت قبضات فالایات بروم و ثواب و اجر بگیرم

مواظف قبر آن حضرت سید شهید را در هر یک سال ثواب صد نفر شهید زنده

حج و عمره تعویذ مترسم و فایز روحش شود نعم و از آن فیض و رحمت محروم نامم

آن کی می نماند و سلفیت ایها الناس ما از این لغوی که در این قاعه جمع شده اند

بجز زنده ایم و علمه اگر که دلائل صریحه بر فقر و عدم ایمان آن نامد نسندیم

و در هر کس که بگوید استجیل ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا

رسل الله و اشهد ان ائمة المؤمنین علیا ولی الله باحق در

تأخر مشبه ملعونه می توان با آن جهاد نمود و جهاد بالفار است و هم فقوا و ائمه جبرائیل

و ائمه جامع الزواله و مع الهام بر حکم مندر و جهاد است بلکه معدوم است

یعنی در خلاصه که در آن سخن نوشته بود گفت امام زمان را فایز سید ایم

جهاد و جهاد غیر امام سایر ائمه علمای اعلام و مجتهدین فحاشم بالفار حرام

است تا چه رسد بر حضور و مشکور که بعضی علم جهاد ساقط و مرفوع است

بجز آنکه بجز در آن علمه طبقه برسان لغتی بالجماع و بدون احمد وقت جهاد

با و حرام است من معتقد و محترم سید العلماء و سایر علمای ما بالکلام مجوز غیر

تصالح خوش که علی
ظلام بلس با این
صورتی قلعه

فقط این است

۱۰۹
انخاص بلکه در قلعه حمله میسازد و با حضور نامان ملایکات و صفایه بر زمین
ساجدان نثار و فتوا و مجتهد صا علیه ساله علیه سینه سینه که این نسبت با این نامان
دارد همیشه بن بر روی از علمای را اعلم و افاضه و انوار و مع سینه دیگر از جمله است گفت
اینها که در این واحد سکون کرده اند از حاجت نشستی که اصلا واسات
بابت آمده است یعنی عسقا نر سینه بر بزرگوار شده پس چرا فتوا بر چهار با سینه
سینه نه در چهار با نامان که بر کن چشم درین صفت را انکار میکنند و
نر سینه غایت مانع از این است که این باورها بگویند حضرت محمد ^ص نور
است بگذار بگویند بعالم ملاحظه بعضی دارد و بجهت همین یک اختلاف که صحت و عدم آن
هنوز بیانات نشده است نر توان چهار کرده و مراکت رسانیده ^{نظر} در
در میان مسکو در سر سر براری و در سر دانای او از مجموع کس برانه از سر غم
در نفعی تر از سر غم و پدیده آن است که دست آویز خویش معبر راه دراز
ببیند کرد شانزده مهام الملک و با سلفجان برت چون اضعاف
احوال علمای ^{نظر} و سایر چهار کشته. گمان را با انسان دیدند و صدای
این گفتگو در خضار مسکو بگشت و چست زرد و قالیفت شده که این سخنان
و خطرات مجاهدین بسیار افراد مسکو و اما به مسکو سرت و سایر نخبه
و آنان را نیز از حال و حال بازرگانشه و دیگر شبه فکدان در هر چو سر نعت
بیرازد. آن صحبت را کتبه و بر آید نماید بر نشه بر تر آرد و چاره در این ^{نظر}

که به خواب از چهار گفت که این غیور بودید خواب برتند تا آن را با لجان جانان
 خویش دوست دارند که گفته اند بر اخیر تو امید نیست شرمسان زیرا که اگر کردی
 در ویرانی منوب بکشد و نخواند علما و طلاب در عدم حوازه چهار در وقت
 نگران با کبر می شد در دست کار جنگ کشیده میدهند کار و سایر معجز
 و در ازان شکر در زحمت و در بار سلطنت بافتضاح و در این امر و عدم کفایت

بجز مکتب لاجرم از مخالفت این بر آنچه بمجا برین انهار داشته که این جز قطع
 باین صورت فیصدی از نخواهد شد و از نظر معلوم مدتی طلب خواهد کشیده و ملائمت از
 در مان جهت شما معلول و ضرر و بخت و خسته و زنده کردید پس بهتر است که شما
 عاقبتا مقام و کمان خویش باز شود اگر در زمانه و با برکت و وجه شما ضرورت

و لزوم حاضر کنند البتخر بفرستم چون انان این نخواند شغفند ماول مراجعت
 به اندازه سرور در خاک کشنده و بشانیر لعم سهام الملک و با سلطان برکت
 در عاوتنا لغند و در از با شناسنامه برکت تمام و شتاب فوق العظام برکت
 و مقام خویش شناسانند

درین معاصر میرزا احمد کاشانی که در تاریخ بودیت آن تاریخ از آن در این
 بر رقم باقی است که مترادف در بودن بعضی که از زنده متشرقتی فرات است

میرزا و عقیده تمام بازل و از لیسها دارد و بزرگت و بعد سی شیخ احمد رود
 با اذن و بزرگت میرزا که در این تاریخ با اذن و بزرگت

میرزا شکر در اعاد

میرزا و عقیده تمام بازل

در مضمون نطقه الکفایت جابری را بر حقیقت مقدمه ناشر کتاب وضع و شرح
 و نشر و توضیح نموده اند و نگارنده . جواب شبهات آنان را در رساله سبائی
 مرقوم داشته در بیان مرفور کفایت لکن که جابری از اجاب در لهران حال مخصوص
 شیب بفرماید که همان فرست بصورت باز در آن حرکت نماید و کسالتش بتمام مخالفت
 در در جواب آنان گفت در این مکتوب غی تولد نمودن کفرها را مخلص شوم لکن در لهران
 بر وجه نهادت خواهم رسید این قصه را میرزا حسین بعلی و خیره از تاریخ های میرزا جابری
 روایت نموده اند و نگارنده نیز گفته است که از ذکر مطالب تاریخ جزیره و نگارنده شویج
 آن برداشت و اگر مدار مباحث احتجاج و استلال خود بجهت مستقیم لکن تصدیق و تفسیح
 مطالب تاریخ از مخالف حقیقت است از آنچه گویم که این روایت در نزد نگارنده
 در ارض حجت و اعتبار نیست و نقلهاست و نقلهاست از لیسهاست که برابر تجدید مقام
 جابری از اجاب ساخته اند که جابری از اجاب در زمان بردار بصورت میرزا جابری از
 باز در حقیقت در توضیح دیگر از این مکتوب سرها نگاشته شده حدیث کثیر در بیان
 البصیر از لیل و از این نقل بازل معتبر داشته است زیرا که اگر جابری از اجاب را
 در عالم عقیه آنچنان بهم است که از امور آئینه خبر میدهند و در مضمون نفسی کتاب
 خویش را بطقه الکفایت در مقابل نطقه السبائی نسیم نفرماید و با بسود و حدیث
 خویش در مضمون نزد در مقام فنا و نیستی که نتیجه چهارم است خویش را
 معانی از این مکتوب در رسم است و از دست فرود گذارد و نایب مقام قهر و کس را با فرق مقام

مقام حضرت ابی فطیم قرار داد. مختصر است. را بیشتر انور قدس است
 تا آنکه اگر کسی از نصیر نهادت عاجز باشد یا غیر باشد خواه انصاف برود که نهادت
 عاجز از اجابت مانند نهادت و سایر سبب و عاجز است از اجابت در انور قدس نهادت است
 نموده اجابت و سلیمان نهادت. اینها در بلاد کربلا محبوب شد. در انور قدس
 در مقام قرار داد و قصد ما از این ذکر معاذ الله امانت نهادت عاجز است
 بیکه نهادت نموده در مقام است در دفع قدر تمام باشد معتبر شد. این همه را نهادت
 نیز در مقام است که نهادت عاجز است از اجابت که چندین است در مقام
 در زخمیان نطفه ناصر الدین شاه و دیگر شده. و توبه و انابه خود می باشد در کربلا
 قرار کرده. در بیعت امام نفع عبدالعظیم محسن است چون زخمیان خواسته در انور
 در مقام سرور گشته عاجز است از اجابت صریح امام لفظ را در انور گشته و بلاد
 خدمت و سینه نه آن مقام را در خط و بیعت خویش به دو بار طلبیه آخر الدین
 از کجا جزا رخصت گشته. در تقسیم که شرح آن نیز بسین ذکر است باقی
 ملک الحجاز و سایر بلاد که تسلیم نفعه آن عاجز است از اجابت. باقی تمام است
 با اضافه حربه و سلاح باشد عفو است نفعه و این عین جبار است روزنامه ایران
 که در تاریخ دهم دقیقه. سال یکبار در وقت است نفعه است
 و در تاریخ حال نفعه از نهادت سال نفعه است

عاجز است از اجابت که کربلا است از بلاد معلوم و توبه کرده و باز